

تأملی در نفس (روح) و تجرد آن از منظر فلسفه و دین

خلیل ملا جوادی*

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی

چکیده:

بحث مقاله بر سر این است که آیا وجود روح و نفس بعنوان موجودی مستقل، برهانی است؟ آیا آنچه که در طول تاریخ فکر بشری مطرح شده که انسان از دو هویت مستقل بنام روح و جسم برخوردار است مستدل و برهانی است یا نه؟

البته با عطف توجه به اینکه بحث بر سر اثبات جنبه غیر مادی انسان نمی باشد که در آن شکی نیست بلکه هدف مقاله برهانی بودن و یا نبودن اصل وجود مستقل نفس و مغایرت آن با بدن است و اینکه از نظر متون دینی بر آنیم که چگونگی ارتباط روح با بدن بنحو ورود و خروج تصور می شود.

این مقاله با بررسی برخی دلایل ارائه شده از دو منظر فلسفی و دینی به این نتیجه می رسد که برهانی بر این امر (وجود مستقل نفس و ورود و خروج آن به بدن) اقامه نشده و هر استدلالی که در کتب فلسفی از قدیم الایام عرضه شده تنها چیزی که اثبات می نماید فقط و فقط بیان برهان است برای اثبات جنبه غیر مادی برای انسان!

و همین طور آیاتی از وحی و قرآن که برای جدایی و استقلال روح و نفس مورد استناد قرار گرفته صراحتی در اثبات این استقلال و مغایرت بنحوی که در طول تاریخ دینی بر آن معتقد شده ایم ندارد بلکه این موارد حاصل زمینه ذهنی و باورهای شبه استدلالی است متخذ از عقاید و افکار مختلف که در مسیر تفکر بشری به ارث برده ایم و در تفسیر کلام الهی نیز بناچار از آنها استمداد می طلبیم.

و در ادامه به رهاورد علم جدید (بخصوص ژنتیک و شبیه سازی) اشاره و تذکر می دهد که مباحثی از قبیل امکان شبیه سازی از سلول زنده و یا مرده، اصل استقلال روح و جسم را هر لحظه دچار تردید و تزلزل خواهد کرد.

و در نهایت، امکان و احتمال تغییر در فکر و اندیشه، نباید ما را نگران کند چرا که ماهیت فکری بشری اقتضای تکاملی را دارد و آنچه تبدیل و تغییر می یابد فهم ما است و آنچه باقی و ثابت بوده و خواهد بود حقایق عالم و وحی الهی است و این ما هستیم که باید منتظر باشیم در سایه مسائل جدید فهم زلال تر و شفاف تری تحصیل کنیم و این مستلزم تفکر و اندیشه است.

از لطایف دیگر مقاله اشاره به امکان راهکار و چاره اندیشی از طریق توجه به برخی اصول فلسفی و عرفانی مثل وحدت وجود و دیگر هدایای فکری عرفاست که در متن مقال از آن بطور اجمال به «گسترش موجودیت انسانی» تعبیر شده است.

* اردبیل - سی متری، بازار مسگران، مؤسسه فرهنگی قرآنی «حافظ امین»

مقدمه :

آیا اثبات وجود و تجرد نفس برهانی است؟

از دیر باز حکما و فلاسفه و چه بسا تمام دانشمندان معارف بشری، هویت و هستی انسانی را از دو حقیقت بنام روح و بدن و نفس و جسم، مرکب دانسته اند. بدین معنا که، از مطالعه و دقت در آثار و صفاتی که برای انسان مشهور است، آنچه را که مربوط به جنبه بدنی و محسوس اوست از قبیل رنگ و وزن و ... مربوط به جسم و آنچه را غیر مادی و در مفهوم محسوس نبوده و قابلیت درک حسی نداشته مرتبط یا جنبه غیر مادی شخصیت انسان می دانستند و از آن به روح یا نفس تعبیر می کردند، اما آیا واقعاً چنین است؟! آیا اثبات روح و نفس بعنوان یک حقیقتی جدای از هویت مادی انسان برهانی است؟ آیا دلیل و برهانی هست که ثابت کند وجود انسان از دو امر و دو حقیقت مغایر بنام نفس و جسم تشکیل شده است؟ برهان ثنویت جسم و روح چیست؟ این مقال مختصر، این مسئله را طرح می نماید.

الف - روح و جسم از منظر عقل و فلسفه

به محاضر اندیشمندان و فلاسفه و اساتید تقدیم می دارد که برهانی بودن یا نبودن ثنویت روح و جسم و مغایرت اینها با هم چند صباحی است که فکر حقیر را بخود مشغول داشته و طبق آنچه که در آثار سینوی و صدرائی و دیگر بزرگان، بقدر وسع خود تحقیق کردم در یافتن که برهان و دلیل روشنی برای اولاً اثبات وجود حقیقتی مستقل (مجرد) بنام روح یا نفس نیست.

ثانیاً چگونگی ارتباط و پیوند و هماهنگی و همراهی روح (کاملاً غیر مادی) با جسم (کاملاً مادی) در هاله ای از ابهام و پیچیدگی است.

البته هر چند باید قبول کرد که انگشت سحر آمیز حضرت صدر المتألمین توانست در پرتو «حرکت در جوهر» گره هایی را از این عقده بگشاید ولی اصل اشکال و اساس سؤال از اینکه ؛ حقیقتی مستقل و مجرد از بدن با برهان ثابت بشود نشده است!

به این نکته مهم ، عطف توجه می نماید که : هدف نگارنده به هیچ وجه ، نفی و انکار واقعیت فردی و انسانی (من) نیست بلکه بحث بر سر این است که این هویت و شخصیت یا هر اصطلاح دیگر که از آن به (من و انسان) تعبیر می شود به چه دلیل متشکل از دو حقیقت مستقل بنام روح و جسم است؟ به دیگر سخن ، کسی در صدد انکار واقعیت و هستی (خود) نیست ، بلکه حرف در این است که چه برهانی برای اثبات بعد غیر مادی در مفهوم (نفس مصطلح) وجود دارد ؟

در این شکی نیست که ، انسان آثار و صفاتی دارد که بطریق ماده و مادی و احساس حسی ، قابل ادراک نیست ، یعنی معقولات و دریافت هایی داریم که در قالب ماده نمی گنجد و از طریق خواص مادی ادراک نمی گردد، ولی چرا و به چه دلیل این بخش از حقیقت هستی ما ، نام روح و نفس بخود گرفته و مهمتر از همه ، مستقل از هویت مادی تلقی شده است ؟ این را برهان و اثبات نیافتیم !

مجدداً تاکید می نماید دلایل ارائه شده در کتب فلسفی در تجرد نفس ناطقه ! حداکثر کاری که می کنند ، جنبه ای غیر مادی برای انسان اثبات می نمایند به این معنا که : محسوس و ملموس به حواس مادی نیست و در این تردیدی نداریم ، شواهد و دلایلی از قبیل وجود خواب و فکر و ذهن و غیره تنها کاری که می تواند از پیش ببرد ، اینست که بیان کند هویت و شخصیت انسانی ما تنها در مدرکات حسی خلاصه نمی گردد ، و ما حقایقی را داریم و دریافت می کنیم که به معنایی که تعریف کرده اند و پذیرفتیم نیست ، ولی مکرر عرض شد که این را نمی توان بنام روح و نفس نامید و مستقل از بدن دانست ! (دقت)

زیرا می تواند گفته شود که این امور و این مظاهر و علائم غیر مادی ، مرتبه ای از شخصیت و بود ما و هستی ما می باشند لذا دلیلی نداریم که آنها را مرتبط با موجودی مستقل بنام روح یا نفس بدانیم ! هویت و انسانیت انسان عبارتست از جنبه مادی و غیر مادی ! این کجا اثبات می کند که بخش غیر مادی ، کاملاً جدا از بدن و هویت جداگانه ای داشته باشد و در مرحله ای وارد بدن و همراه آن بشود و در مرحله ای از آن خارج شود و آن را رها کند کجا چنین چیزی اثبات می شود ؟

رجا واثق دارم هدف و اشکال نگارنده معلوم و شبه نفی واقعیت خود و انکار بعد غیر مادی که ابتداً از طرح چنین سؤالاتی تداعی می شود منتفی گردد.

بطور خلاصه: اولاً اثبات حقیقت امری بنام «روح و نفس» که مغایر با بدن باشد برهانی نیست. ثانیاً به تبع مورد نخست، دلیلی برای اثبات مجرد چنین امری و ورود و خروج آن به بدن ارائه نشده است. براین و استدلالهایی که در آثار سینوی مأخوذ از فلاسفه اقدم ترسیم شده، همه در جهت اثبات قسمتی از شخصیت انسان است که آثار مادی نداشته و محسوس نیست و گفتیم که در این شکی ندایم ولی آیا این همان «روح و نفس» است؟ این را بررسی و تدقیق بایسته باید.

افزون بر مطالب قبلی اضافه می نماید که: خواننده متأمل، چنین برداشت نکند که هدف ما بیان عقیده مادیون و قائلین به «اصالت ماده» می باشد، که بگوئیم هر امر غیر مادی که ثابت شود مظاهر و تظاهرات و بروزاتی است از هویت مادی بشر! نه هرگز چنین منظوری را دنبال نمی کنیم و آن را صریحاً مطرود می دانیم بلکه اصل سخن ما و اشکال ما اینست که: پذیرش جنبه غیر مادی برای انسان، دلیلی برای داشتن یک امر و حقیقت مستقل از بدن بنام «روح و نفس» نیست! و این اساس حرف است در بحث از چگونگی اثبات اصل هستی روح و استقلال آن!

بنابر آنچه گذشت تعاریف و اوصافی که در جهت معرفی "نفس" ارائه شده از قبیل، کمال اول برای جسم آلی نظیر آنچه که در تعریف حرکت گفته اند برهانی نیست. و حتی دلایل جناب شیخ الرئیس در آثار خود، بویژه در اوایل «اشارات و تنبیهات» حداکثر توان و برد علمی آن دلایل، در این حد است که: بعدی غیر مادی (در مفهومی که محسوس نباشد) برای هویت و هستی آدمی اثبات می نماید نه چیزی بیشتر! که گفتیم این دلایل، دلیل ثنویت روح و جسم و اثبات استقلال حقیقی بنام «روح» نمی تواند باشد.

تمثیل انسان معلق در فضا

در همین راستا «تمثیل انسان معلق در هوا» که علی الظاهر از ابتکارات فکری سینوی است در نمط سوم کتاب «اشارات و تنبیهات» خالی از دغدغه نبوده و نوعی دور و مصادره به مطلوب می نماید. این فیلسوف از ما می خواهد برای اثبات روح یا وجود غیر مادی خود، اولاً خود را در فضا تصور کنیم

وثنائاً طوری این تصور را ایجاد نمائیم که به اجزای مادی خود علقه ای نداشته باشیم و فقط خود خود ما باشد. آنگاه خواهیم پذیرفت که ما چیزی غیر از اجزا و اعضای مادی داریم که همان نفس و روح است. (۱)

در حالی که با اندک تعمقی معلوم می گردد که ما، طبق زمینه ذهنی قبلی، و پیش فرضی که از روح و بعد غیر مادی برای خود قائل هستیم، خود را آنچنان تصور می کنیم که می خواهیم آن آنچنان اثباتش کنیم. اگر قرار است خود را بدون اجزای مادی تصور کنیم، آنگاه چه چیزی را بعد از این تصور می خواهیم اثبات کنیم قبل از تصورش نداشتیم و اثبات شده نمی دانستیم؟

بگذریم از این اشکال که، حتی نفس تصور چنین حالتی شاید برای عموم مردم، به این آسانی میسر نباشد چه رسد به تصدیق آن!

اما اینکه، چرا و چگونه و از چه زمانی، بشر و فکر بشری کشانیده شده به این مسیر که دو مبدأ برای حیات و هستی خود قایل شود، شاید بدلیل وسعت دامنه بحث فعلا پاسخ کافی نداشته باشیم و مجال دیگری بطلبد، ولی بنظر می رسد که بشر در پی کشف حیات و سر حیات و مرگ و چگونگی آن بوده است که به چنین تفکری روی نموده است.

اینک بطور اجمال به بررسی روح و نفس از منظر قرآن (دین) پرداخته می شود.

ب: روح و جسم از منظر وحی و دین

بی شک طرفداران ثنویت جسم و روح، ضمن رنجش خاطری که از بیان نگارنده تحمل کردند خواهند گفت که، دلیل اثبات نفس ناطقه! و جدائی آن از بدن، براساس منقولات نقلی و قرآنی است! نگارنده به ساحت عزیزان عرضه می دارد که هر چند در متون روایی تا حدودی به صراحت به استقلال جسم و روح اشاره و تصریح شده ولی می دانیم که منابع روایی و احادیث، زبان خاص خود و ملاک و معیار مختص به خود را داراست لذا بجهاتی از ورود به عرصه معارف منقول، خودداری می کنیم و به بررسی اجمالی آیات شریفه می پردازیم: آیات ذیل را در جهت تجرد نفس و استقلال آن از بدن مورد توجه قرار داده اند:

۱- آیه شریفه: ... فاذا سویته و نفخت فیه من روحی ... (حجر / ۳۰)

شاید از جمله دلایل که برای جدایی روح و جسم آورده اند این آیت الهی باشد ولی باید دقت گردد که اولاً لازم است، به روشنی معلوم و اثبات شود که منظور از "روح" در آیه شریفه (آن هم روحی که مضاف و

تمکرم به اضافه الهی است) روح در معنی و مفهومی است که ما تعریف می کنیم و چیزی جدای از بدن میدانیم! که آیه چنین مفهوم و معنی را نمی رساند.

ثانیاً بایستی این ذهنیت قبلی، چاره اندیشی شود که: یک جسمی بوده کاملاً خاکی و مادی (در مفهومی که فعلاً تعریف و تفهیم می کنیم) که از گل آفریده شده و به صورت قالب بی جان! در آمده بود که بعد از مدتی، خداوند از روح خود در او دمیده و او را زنده ساخته که این برداشت، هرگز به روشنی از آیه مذکور ظاهر نیست بلکه ذهنیتی است که در تفسیر به آن تحمیل می کنیم و دلیل آن هم روشن است، چرا که معنی و مفهوم دیگری را یا نمی دانیم یا نمی توانیم و نمی خواهیم از آن برداشت کنیم.

حداکثر مفهوم روشنی که با عقل و فهم قاصر می توان از آیه فهمید این است که: انسان و هویتی که از آن تعبیر به آدم و انسان می شود در مرحله ای از خلقت خود، مفتخر به دریافت سر حیات (یا هر تعبیری دیگر یا هر بیانی که این انتساب و تشریف الهی را برساند) شده است و این دلیل آن نیست که بگوئیم یک جسمی بوده کاملاً ساخته و پرداخته شده از گل و ماده! سپس «روح!» در او دمیده شده و آن الهی بود ولی این گل و ماده الهی نبوده است! مگر این خاک و گل از کجا آمده است که آن الهی بود و این نبود؟ اگر گفته شود روح و دمیدن آن اشاره به هویت انسان دارد در مرحله ای از مراحل پیدایش آن، آن هم مفهومی است که قطعاً با فهمی که ما از ترکیب و تشکل و گل بودن و غیره را داریم، فرق خواهد داشت در آن صورت چگونه و از کجا می توان استقلال روح و جسم را اثبات کرد؟

۲_ آیه شریفه: ... الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ... (زمر / ۴۴)

این آیه از جمله آیاتی است که بدلیل تقابل «موت» و «منام» و فعل «یرسل» چنان می نماید که خداوند روح و نفس مستقلی را در وقت مرگ و خواب از هستی آدمی جدا می کند و آن را که وقت مرگش فرا رسیده پیش خود نگهداری می کند و آنچه را که اجلش فرا نرسیده مجدداً بر نمی گرداند و ... هر چند ظاهر ترجمه آیه، چنین برداشتی را می رساند ولی با اندک دقتی معلوم می شود که دلیلی در آیه برای اثبات دو موجود مستقل بنام نفس و جسم نیست! امید است خواننده اندیشمند حوصله به خرج بدهد و عنایت کند که:

همین که خدای متعال، فعل «توفی» را به حالت مرگ و هم به حالت خواب نسبت دادند، دلیل روشنی

است بر اینکه، این دو حالت نباید چندان فرقی با هم داشته باشد. به دیگر سخن، اگر قرار است

(به تعبیر معمول) در حالت مرگ ، روحی و نفسی و موجود مستقلی از هستی انسان جدا بشود که از آن به « توفی » تعبیر بشود در آن صورت می بایست این اتفاق با حالت « نوم » و « خواب » تفاوتی نداشته باشد یعنی در خواب هم ، روح از بدن خارج بشود (که معمولاً چنین معتقدند) در حالی که کاملاً روشن است خداوند برای هر دو حالت تعبیر « توفی » بیان فرمود و این در حالی است که به طور صریح و ظاهر مشهور است که حالت مرگ با حال « منام » و « خواب » فرق دارد پس اگر قرار است هم در خواب و هم در مرگ ، روح و نفسی از بدن و هستی انسان جدا بشود ، می بایست تفاوتی بین این دو اتفاق و این دو حالت نباشد در حالی که معلوم است در مرگ ، انسان (یا بدن مادی او) از حرکت و حیات به تعریفی که مرسوم است ساقط میگردد ولی در خواب این گونه نیست در عین حال از هر دو مورد به دریافت کامل شخصیت انسانی تعبیر شده است!

افزون بر مطالب قبلی گفته می شود اگر چه خواننده در ادامه آیه فعل «یرسل» را دلیل بطلان حرف ما خواهد گرفت ولی به این نکته باید توجه کرد که « توفی » بمعنی گرفتن در مفهوم خارج کردن یک شیء از شیء دیگر نیست و این همان ذهنیت قبلی ما از جدائی روح و جسم است که بر معنی آیه حمل می کنیم! بعلاوه ریشه اصلی در غموض فهم مسئله معاد هم به نظر بنده درست در همین جاست که : چون حیات را نمی فهمیم و نمی توانیم بطور روشن تعریف کنیم لذا از درک و تحلیل مرگ هم عاجزیم ، مشکل اینجاست که دشواری فهم حیات ، فهم مرگ را هم دشوار ساخته است.

اگر گفته شود ، مرگ همان ادامه حیات یا به تعبیر بهتر حالتی است که شخص و شخصیت آدمی در طول عمر و زندگی خود پیدا می کند شاید بسیاری از مسائل حل شود . یعنی همچنانکه آدمی یک وقت جوان است و یک زمانی پیر و یک زمان هم به مرحله ای و به حالتی می افتد که از به مرگ تعبیر می شود! همچنانکه یک وقتی در حالتی است که از آن به « خواب » بازگو می نمایم و این دلیل نمی شود که بگوئیم آنچه برای انسان در این حالت ها رخ می دهد اینست که در یک حالت (بنام مرگ) چیزی مستقل از خود بنام « روح » را از دست میدهد بطوریکه که از بدن و هستی او جدا می گردد. یعنی برهان و دلیلی برای چنین برداشتی نداریم و به این آسانی نمی توانیم ثابت کنیم و چیزی است که در طول تاریخ بشریت گفته اند و پذیرفته ایم بدون توجه به برهانی بودن آن!

و در نهایت آیه شریفه دو حالت مرگ و خواب را برای آدمی ترسیم می کند و از تسلط و عنایت و احاطه الهی برای آدمی در هر دو حالت خیر می دهد. ولی اشاره ای و صراحتی به خروج یا ورود موجودی بنام «نفس» به بدن ندارد. و برداشتی بیشتر از این، مستلزم دلیل خواهد بود.

مرحوم علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان در ذیل آیه ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله... (۱۵۴ / بقره) بحثی سودمند تحت عنوان (پیرامون تجرد نفس) افاده فرموده و در نهایت آورده است که: «روح در اول پیدایشش عین بدن بود و سپس با انشایی از خدا از بدن متمایز می گردد و در آخر با مردن بدن، به کلی از بدن جدا و مستقل می شود.» (۲)

استاد آشتیانی فیلسوف معاصر هم در خاتمه فصل عاشر در کتاب «شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم» در بحث از نفس و روح آورده اند: «ولی باید دانست که اضافه نفس به بدن ذاتی و نحوه وجود آن است و نفس همیشه تعلق به بدن (ما) دارد، اعم از دنیوی و اخروی.» (۳)

۳- آیه شریفه: یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی.. (اسرا / ۸۸)

دیگر آیت مورد استناد برای اثبات جدائی روح و جسم و بیان موجودیت مستقل نفس انسانی همین آیه است ولی لازم است دقت شود که این در صورتی قابل قبول است که روشن شود «روح» مورد سؤال در آیه، همان است که بشر برای خود قایل است در مفهومی که در فلسفه و ادیان بحث می شود و این آیه از جدائی و استقلال آن حرف نمی زند! همین قدر می رساند که «روح» از «امر» رب است که هر یک از اینها سؤالات و معارفی را لازم دارد که پاسخ داده و بررسی شود که روح چیست و امر چیست و رب کدام؟

اما نکته ارزشمند اینکه، عبارت شریفه «وما او یتیم من العلم الا قیلاً» که در ادامه آیه آمده، بسیار هشدار دهنده و تأمل برانگیزه است که انسان جاهل عاجز بی چیز، نباید منتظر باشد که به آسانی و به این زودیها، از این حقیقت باخبر گردد. شاید گفته شود: همین که از «روح» سؤال شده و پاسخ آمده دلیل است بر اینکه حقیقتی بنام «روح» وجود دارد و این اثبات روح است.

در پاسخ عرض می شود که: اولاً دلیلی روشن نیست مبنی بر اینکه «روح» در معنی و مفهومی باشد که ما برای جسم مطرح می کنیم، بعلاوه که «روح» در قرآن برای فرشته یا فرشته اعظم نیز بکار رفته است. «ینزل الروح من امره علی من یشاء...» (که با قید «امر» هم همراه است و همین طور در معانی دیگر نیز استعمال شده است).

ثانیاً اگر هم « روح » در معنی « نفس » باشد به طوریکه برای بدن ترسیم می شود ، در این حد است که یک جنبه غیر مادی و غیر محسوس برای انسان اثبات می کند و مکرر آوردیم که کسی در این شکی ندارد ولی این امر و این برداشت ، و به هیچ وجه دلیل ثنویت و جدای جسم روح نیست . یعنی ممکن است گفته شود که : اگر هم اثبات روح می کند یعنی قبول کنیم که « روحی » باشد همان است که جزو شخصیت و هستی انسان است نه بعنوان یک حقیقت مستقل ! و این کجا و اثبات استقلال و مغایرت و خروج و ورود آن به بدن کجا ! که آیه اشاره ای به آن ندارد . (دقت)

۴- آیه شریفه : و نفس و ما سویها (شمس / ۸)

این آیه نیز ، از مواردیست که برخی آن را دلیل استقلال و جدائی روح و نفس از جسم و بدن دانسته اند ولی چنانکه از صراحت آیت مشهود است « تسویه » دلیل و برهانی برای صحت استقلال و در معنی تجرد آن از بدن نیست ، چه اینکه می تواند گفته شود که این حالت ، سرگذشتی است که بر کل هستی و شخصیت انسان گذشته است . نفس همان اشاره به هستی آدمی است (با اوصاف مادی و غیر مادی) با هم که در مرحله ای از خلقت مورد « تسویه » قرار گرفت که البته خود این تسویه جای بحث دارد که چیست ؟ و به چه معناست ؟

این برداشت را مؤید است آیه « فاذا سویته و نفخت فیه من روحی » که تسویه را بر هیکل مادی و خاکی انسان نیز بکار برده است و همین طور آیه « یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم الذی خلقتک و فسویک و عدلک » که ناظر بر کل هویت و موجودیت انسان است اعم از جنبه مادی و غیر مادی او .

بنابر این تسویه نفس، صراحتی در استقلال نفس و تطبیق آن بر روح در معنی مصطلح که برای بدن تصویر و تصور می شود ندارد.

۵- آیه شریفه : فاذا بلغت الحلقوم و انتم حينئذ تنظرون ، ترجعونها ان کتم صادقین (واقعه / ۸۳-۸۷)

ترجمه شده به زمانی که در حال جان دادن « نفس » و یا « روح » به حلقوم برسد !

در این آیه هم سوالات و مسایل قبلی مطرح است یعنی ؛ اولاً : دلیل روشن لازم است که ثابت کند مرجع ضمیر مؤنث در « بلغت و ترجعونها » به یک موجود مستقل به نام نفس است که ما قبلاً برای بدن تصور کرده ایم ! که چنین دلیل و شاهدهی در قبل و بعد آیه نیست و مفسرین ، شاید نتوانسته اند مرجعی غیر از لفظ نفس که مؤنث باشد برای ارجاع آن بیابند.

و ثانیاً: اگر هم فعل «تنظرون» صراحتی در عطف توجه به چگونگی لحظه مرگ، برای ما ارائه بدهد، به استناد نظارت ناظر و برداشتی که از دقت و توجه در شخص محتضر ملاحظه می نماید (که چیزی جز شمارش نفس ها در قفسه سینه نیست) تنها چیزی که برای ناظر و اطرافیان، دستگیر می شود حالتی است از هستی انسان، که در آن حالت و در آن مرحله و یا در آن لحظه از بودن و هستی خود، به این شکل و هیات می افتد که نفس او در سینه به شمارش می گراید که از این حالت به مرگ یا راه و نشان ورود به مرحله مرگ تعبیر می شود و این اثبات خروج و ورود روح و یا نفس نمی کند و نمیتواند دلیل استقلال آن تلقی گردد بجز تنبه و تذکر قدرت خداوند و بیچارگی انسان مقهور الهی و افتادن او به حالت مرگ، حالتی که روزی به سراغ همه خواهد آمد!

بحث «شبيه سازى و ژنتيك»

دیگر مطلب قابل توجه اینکه، با عنایت به آنچه که در علم ژنتیک و زیست انسانی بررسی و چه بسا در حد «مسلمات» اثبات شده، اگر حیات را در مفهوم (رشد و تغذیه و تولید مثل) تعریف کنیم که غالباً معنایی جز این برای حیات تصور نمی شود در این صورت باید معتقد شویم که اساساً طبق چنین تعریف و فرضی، مرگی در کار نیست!

بدیگر سخن؛ وقتی که معلوم شد (اسپرم و یا نخستین سلول پیدایش انسان) از ابتدای استقرار خود در «رحم» دارای اوصاف حیاتی مذکور هست تا زمانی که به شکل انسان ظاهر و متولد گردد، و اگر ادامه نسل از راه توالد ملحوظ گردد، معلوم می شود که، آنچه ادامه داشته و دارد و هست همان «حیات» است و اگر هم از حالتی تعبیر به «مرگ» می کنیم به این آسانی نمی توان گفت که انسان در حالت مرگ چیزی را از دست می دهد و یا چیزی را بدست می آورد! چرا که علم امروز (بویژه در بحث شبیه سازی) بر آن است که سلول مرده، یا به بیان بهتر همان سلولی که ما آن را مرده می دانستیم و احکام مرگ را بر آن روا میداشتیم، دارای حیات است و می تواند مجدداً به شکلی در آید که ما از آن به داشتن «حیات» باز گو می کنیم.

به همین وزن است اگر شبیه سازی در معنی جدا سازی سلولی از بدن زنده و امکان رشد و پرورش آن فرض شود (که عملاً در مورد برخی موجودات - مانند گوسفند - انجام شده و در خصوص انسان نیز در حال بررسی است) همان اشکال اساسی استقلال یا عدم استقلال روح مطرح خواهد شد. با این توضیح که

ارتباط روح یا نفس مستقل یک موجود با دو بدن یا حضور آن در دو محیط یا به تعبیر بهتر چگونگی گسترش موجودیت یک موجود، اشکالاتی را بوجود خواهد آورد که در نتیجه آن، استقلال و مغایرت نفس با بدن دچار تردید و تزلزل خواهد شد.

به طور خلاصه؛ حداکثر چیزی که فعلاً با این فهم و برداشت خود می توان گفت این است که: مرگ حالتی و سرگذشتی است که بر کل هستی و هیكل انسان عارض می شود بدون اینکه بدانیم یا بروشنی بتوانیم ثابت کنیم که انسان در این حادثه دهشت انگیز و اسرارآمیز چه چیزی را از هستی خود از دست می دهد یا چه چیزی به هستی او افزوده می گردد و یا اینکه نفس ناطقه او (همان نفس و روحی که نتوانستیم استقلال آن را اثبات کنیم و بدانیم که چیست؟) از بدن انسان خارج می گردد و چیزی از هستی او جدا می شود و از این مطالب نتیجه می گیریم که: انسان هر چه هست همان است که دارای اوصاف مادی و غیر مادی است یا می خواهی بگو: دارای جنبه مادی محسوس و غیر مادی است با همه پیچیدگیها و اسرار ناگشوده و ناخوانده آن. و بیشتر از این چیزی را نمی توانیم در مورد انسان بیان و اثبات کنیم. ولی نباید از لطف دوست ناامید شد که روزی برسد به دریافت حقایق بیشتر نایل بشویم.

در جهت حل معضلات احتمالی حاصل از مباحثی از قبیل شبیه سازی و برای چاره اندیشی و تصحیح فهم ما از روح و نفس به نظر می رسد طبق برخی اصول عرفانی فلسفی مثل وحدت وجود و دیگر ره آورد ثمین عاقلان عاشق فرجام (یعنی عرفا) طرح ها و تئوری هایی می توان عرضه داشت که فعلاً موقعیت نگارنده چنین اقتضایی را ندارد.

در تکمیل بحث در خصوص ادامه آیه (فاذا بلغت الحلقوم...) اضافه می نماید که ادامه آیه حقایقی را مطرح می کند که مؤید برداشت ما بوده و می تواند در فهم مرام یاریگر افتد.

بدین معنا که گویی کل هستی انسانی در معنایی که بیان شد مورد توجه واقع شده و با ضمیر مذکر (ان کان) این سرگذشت یعنی مرگ را ترسیم می نماید که اگر از اهل بهشت باشد چنین است و اگر از اهل دوزخ و آتش باشد چنان... و این در حالی است که ابتدا ضمیر مؤنث در کار بود! ضمیر مؤنث (که اشاره به همان نفس باشد در نظر قائلین به جدایی آن از بدن) در ادامه آیه همان شخصیت و همان انسان (و یا نفس؟) اوست که با ضمیر مذکر مطرح می شود و از دنباله سرنوشت و آینده او خبر می دهد که اگر قبول

کنیم خروج روح از بدن صورت گرفته (که نظر قایلین به جدایی روح از بدن همین است) و تا به حلقوم آمده و از بدن بکلی جدا شده است در چنین حالتی می بایست این موجودی که وارد بهشت و یا واصل دوزخ میگردد روح یا نفس بوده باشد زیرا که بدن و جسم در منظر مادی است و در زیر خاک ! و قرآن بصراحت «تنظرون» این حقایق و این سرگذشت را الان و در نظام محسوس و فعلی جهان برای ما مطرح می نماید .

در نتیجه این توضیح که از متن خود آیه مشهود است (البته با اندکی دقت و دست کشیدن از زمینه های ذهنی قبلی در خصوص روح و جسم) دلیل آن است که نظر قرآن به کل هیکل و هستی انسان است که ضمیر مذکر را بکار برده و جدایی و استقلال در هویت و هستی انسان در کار نیست (ان کان من اصحاب الیمین ...).

مسئله روح و نفس و تأثیر آن در فهم معاد

در تکمیل مطالب به محضر اساتید تقدیم میدارد که : قول به ثنویت و استقلال دو موجود بنام «نفس» و «بدن» و مغایرت این دو با هم ، باعث آمده که فهم معاد و چگونگی حضور در محضر الهی و مقصد نهایی سیر آدمی دچار مشکل و بغرنج شود .

قرآن وقتی از انسان سخن می گوید ، برای بشر یک هستی و یک هویت بنام (انسان و من او) قایل است اعم از اوصاف و مظاهر مادی و غیر مادی . و زمانی هم که از معاد صحبت می کند انسان را با همان هستی و همان بودن مورد خطاب قرار می دهد .

همان هستی و هویتی که دارای وصف مادی و غیر مادی است در مفهوم مصطلح که این معنا گاهی با لفظ انسان و گاهی با واژه نفس تبیین شده هم برای انسانی که در نشئه دنیاست و هم برای او که در حال سیر به سوی آخرت است و حتی برای انسانی که در آستانه قیامت و یا بعد از ظهور عرصه رستاخیز مورد خطاب و هشدار و عنایت قرار گرفته است ! ولی ما که یک موجود مستقل بنام روح و یا نفس برای این هویت قایل شده ایم و تصور کرده ایم که جدا از بدن ماست و ... در چگونگی ارتباط آن با

جسمی که خاک گشته و از هم پاشیده دچار مشکل می شویم و گرفتار یها و کشمکش هایی را شاهد هستیم که بنظر نگارنده معضل تبیین و تفهیم معاد (جسمانی و روحانی) هم تا حدود زیادی از همین جا ناشی می شود. به آیات زیر دقت کنید:

یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه... (انشقاق / ۶) برای انسان و یا شخصیتی و هویتی که در دنیا ست و در حال حرکت به سوی خداوند. فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی... (حجر / ۳۰) برای انسانی که در ابتدای خلقت در دیدگاه قرآن قرار دارد و نیز آیه و نفس و ما سویها (شمس / ۸) برای انسانی که در صحنه هستی در جهان محسوس مستعد زندگی است و آیه... علمت نفس ما قدمت و آخرت... در اوایل سوره انفطار برای انسانی که در لحظه ورود به صحنه قیامت قرار گرفته و نیز آیه یوم یتذکر الانسان الا ما سعی (نازعات / ۳۵) که در همه این موارد لفظ نفس و انسان برای هر دو هویت و وصف مادی و غیر مادی بشر به کار رفته است هم در دنیا و هم در آخرت پس کل وجود هستی بشر مورد خطاب و منظور است.

بحث شبیه سازی و استقبال از آینده علم و اندیشه

دیگر مطلبی که اهمیت طرح موضوع مقاله ما نیز در آن است اینکه، اگر در گذشته به استناد ظواهر غیر مادی برای انسان، روح و نفس مستقلی برای بشر قایل می شدیم و حکایت ها و قصه هایی برای آن در موقع همراهی با بدن و هنگام خروج از بدن می ساختیم اینک با پیدایش مسائلی از قبیل (شبیه سازی از سلول مرده انسان یا از طریق سلول جدا شده از موجود زنده) (۴) و مسائل دیگر، لازم است که در چگونگی قضیه دقت و تحقیق شود.

نگارنده ضمن اذعان به نواقص فراوان مقاله، خواننده را دعوت به تأمل و تحمل می نماید و ضمن انتظار تذکر کمبودها، تحذیر می دهد از اینکه عزیزی در صدد برآید با تکرار دلایل اقامه شده بر تجرد خیال یا نفس و یا وجود ذهنی و امور غیر مادی نظیر خواب و خیال و غیره، روح و استقلال آن را برای نگارنده اثبات نماید.

بر این مبنا می افزاید که نویسنده خوشه چینی است در عالم اندیشه که می پندارد که نیک پندار است و گاهی افکار غریبانه دارد بدون اینکه در اوضاع و احوال نچندان شایسته عرصه علم و تحقیق امروز، مهر کسی را به دل داشته باشد و یا بخواهد بدون دلیل روشن و بین از طرحی و اندیشه ای پیروی نماید.

و در خصوص « شبیه سازی » اضافه می نماید اگر چه این بحث و امکان عملی آن هنوز در حد یک تئوری مورد بررسی جدی علما و دانشمندان است و ای بسا از تأثیر سوء تبلیغات خالی نیست (که امروزه غرب با تمام ابهت و شکوه علمی خود به آن آلوده است).

ولی با عنایت به وسعت دامنه علم ژنتیک و پیچیدگی آن، و سرعت پیشرفت دانش بشری، هشدار می شویم که نباید به این آسانی و راحتی از کنار آن گذشت شکی نیست که در آینده نچندان دور مسائلی از این دست، فکر و اندیشه ما و برخی بنیان علمی؟ ما را تغییر خواهد داد و ما را وادار خواهد کرد که در برداشتها و اصول فکری خود تغییر و تجدید نظر بدهیم و این را باکی نیست زیرا قطعاً آنچه که دچار دگرگونی میشود فهم ما خواهد بود نه واقعیت و حقایق هستی! مسائلی از قبیل روح و نفس و بدن که بیشتر با صبغه کلامی و فلسفی در طول تاریخ، بر اساس پیشینه دیرین خود در فلسفه، وارد افکار و معارف دینی ما شده تغییر خواهد کرد. آنچه را که نمی فهمیدیم و برای فهم و ترسیم آن، از علوم و معارف موجود مثل کلام و فلسفه و دیگر ساخته و پرداخته های فکر بشری استمداد می جستیم، آن ها ویران خواهد شد و به چیزی بهتر و مقبول تر و معقول تر تبدیل خواهد گردید و آنچه تابنده و پاینده خواهد ماند همانا خورشید تابنده قرآن است که بازگوکننده و نمایانگر این حقایق شگفت انگیز و پیچیده هستی است. پس در قبال طوفان شتابنده علم و تکامل آن که نشانگر مبدأ علیم برای فهم بشری است، نباید لرزید و ترسید زیرا این پیش آمد را گریزی و گزیری نیست که ماهیت هستی و اندیشه بشر صاحب فکر و اندیشه همان که لحظه به لحظه دستخوش تغییر و تکامل و تکمیل بشود بلکه باید راه مواجهه با سوال و مسئله را تشخیص داد و با رهاورد علم همراه شد.

اگر اصل مسلم علم و مشاهده و یا هر چیز دیگر روشن و مستدل ساخت که، نه زمین هفت طبقه دارد و نه افلاک نه گانه اند (که میدانیم در متون دینی و قرآن ما هم چنین بیانی نیست) این من هستیم که باید فهم خودم را تصحیح کنیم و این را ترسی نباید و نشاید!

در مورد (شبه سازی) و امثال آن نیز، نگارنده بر آن است که از جمله نخستین و اساسی ترین مسئله ای که در سایه آن دچار تغییر خواهد شد و ما را وادار خواهد کرد که در نگرش و تعریف خود تغییر جهت بدهیم، همان بحث روح و نفس و جسم و بدن و چگونگی تلقی ما از آنها خواهد بود. «روح» و «نفس» به این شکل که ما امروز و دیروز و در طول حیات علمی و دینی خود (حد اقل در عالم اسلام) به آن پای بند بوده و هستیم نه صریح عقل است و نه در قرآن و وحی به آن اشارتی رفته، چیزی است که به عللی قبول کرده ایم و در معارف خود وارد نموده ایم و اگر هم روزی این فهم ما دچار ویرانی و پریشانی شود باید از خود و فروپاشی بنیان علمی نچندان محکم و استوار خود هراسان بشویم و عبرت بگیریم، نه کاخ بلند و بی گزند وحی محمدی صل الله علیه و اله و سلم.

پی نوشت:

۱- شیخ الریس بوعلی سینا، ترجمه و «شرح اشارات و تنبیهات» دکتر ملکشاهی، سروش، تهران ۶۳، نمط سوم.

۲- علامه طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی، ج ۲، انتشارات دارالعلم قم، ص ۲۵۵.

۳- آشتیانی، سید جلال الدین، شرح مقدمه قیصری برفصوص الحکم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۰، چاپ سوم، ص ۸۲۰.

۴- زیست شناسی دوره پیش دانشگاهی، علوم تجربی، سال ۱۳۸۲.